

پیدایش نصیریان

(علویان)

نوشته متی موسی

ترجمه دکتر حسین مفتخری*

مقاله حاضر، ترجمه فصل ۲۲ از کتاب Extremist shiites (غلات شیعه) اثر متی موسی است که به سال ۱۹۸۲ در آمریکا منتشر گشته است. نیمی از حجم کتاب مزبور به تاریخ و عقاید فرقه نصیری از فرق غالی شیعی اختصاص دارد که در قسمت مربوط به تاریخ این فرقه، نویسنده طی چهار فصل: نصیریان در دوره متقدم، نصیریان در دوره میانه، نصیریان در دوره قیومیت فرانسه و بالآخره قدرت‌گیری نصیریان در سوریه، تحولات تاریخی این فرقه را با دقت مورد بررسی قرار می‌دهد. در مقاله حاضر که به تاریخ متقدم نصیریان اختصاص دارد، نویسنده پس از ذکر مقدمه‌ای مختصر در اهمیت توجه به نصیریان از سوی نویسندگان معاصر شرق و غرب، به واسطه قدرت‌گیری‌شان در سوریه (از زمان حافظ اسد)، و بیان مکان‌هایی که نصیریان در حال حاضر در آن جا سکنا دارند، چگونگی ظهور و پیدایش نصیریان و تاریخ متقدم ایشان را به بحث می‌گذارد و پس از بیان و بررسی انتقادی نظریه‌های گوناگون در وجه تسمیه این فرقه، پیدایش آن را به شخصیتی ایرانی به نام محمد بن نصیر (متوفای ۲۷۰هـ) که ظاهراً از اصحاب امام حسن عسکری (ع) بوده و در مقام ایشان غلو کرده، می‌رساند.

از میان همه غلات یا فرق افراطی شیعه، نصیریان، به دلیل این که اکنون دولت سوریه را در سیطره خود دارند، تاحد زیادی توجه نویسندگان معاصر شرق و نیز غرب را به خود جلب کرده‌اند. در سال ۱۹۷۰، ژنرال نصیری، حافظ اسد، قدرت نظامی را در سوریه به دست گرفت، و در ۲۲ فوریه ۱۹۷۱، او اولین رئیس جمهور نصیری در تاریخ کشور شد. اسد از نومایلاتیه (numaylatiyya) شعبه‌ای از متاویرا یکی از قبایل اصلی نصیری در سوریه برخاسته است. هم‌چنین دیگر مقام‌های حساس در دولت کنونی سوریه را افسران نصیری اداره می‌کنند.^(۱)

نصیریان در طول تاریخ بانام نصیریه شناخته شده‌اند، اما بهتر است که علویان نامیده شوند. هنگامی که در ۱۹۲۰ سوریه تحت قیمومیت فرانسه قرار گرفت، مقامات فرانسوی قلمرو جداگانه نصیری را زیر نظر مأمور بلند مرتبه فرانسه در بیروت، ایجاد کردند. در اجولای ۱۹۲۲، زمانی که این قلمرو نصیری به دولت تبدیل شد، دولت العلویون نام گرفت و دارای یک شورای نمایندگی با هفده عضو بود؛ دوازده کرسی در دست نصیریان و پنج کرسی در دست سنیان و دیگر اقلیت‌ها. در سال ۱۹۳۰، قانون اساسی، نهاد سیاسی دولت را مشخص کرد و رسماً به عنوان دولت لاذقیه شناخته شد. نویسنده نصیری محمد غالب الطویل (متوفای ۱۹۳۲م)، که تاریخ فرقه‌اش را تحریر کرد، خدا را سپاس می‌گفت که بعد از چهار قرن اشغال سوریه توسط عثمانی‌ها، نصیریان که به طور اهانت آمیزی از ۱۵۱۶م به این اسم نامیده شدند، توانستند عاقبت نام مشر و عشان، علویان را اعاده کنند.^(۲) به هر حال، واقعیت این است، که این فرقه همواره به عنوان نصیریان شناخته شده است نامی که بر وجود مذهبی در قرن نهم میلادی/سوم هجری دلالت دارد. به علاوه این نکته باید خاطر نشان شود که علوی یک اصطلاح عمومی است و غالباً به همه شیعیانی اطلاق می‌شود که از علی (ع) متابعت می‌کنند و معتقدند او وارث و جانشین پیامبر (ص) در رهبری جامعه مسلمانان می‌باشد.

جایگاه اصلی نصیریان، سلسله کوه بزرگی است در شمال سوریه که به نام خود

آن‌ها، جبل‌النصیریه، بارجیلوس (Bargylus) رومی‌ها،^(۳) نامیده می‌شود. سوری‌های باستانی آن کوه‌ها را اوکومو (Ukomo / سیاه) نامیدند، و اعراب، جریان بعدی سوریان، آن‌ها را جبل‌اللوکام نام نهادند. قله‌های جنوبی این سلسله، جبل سُماک و جبل عامل نامیده می‌شوند. کوه‌های نصیریه از نهر کبیر، (الئوتروس (Eleutherus) باستانی)، در جنوب، به سوی محلی در شمال رودخانه اورونتس (Orontes / الأثیر) و انطاکیه، امتداد می‌یابد. این سلسله از کوه لبنان طول مدیترانه، تا روبه‌روی جزیره قبرس را در برمی‌گیرد. ولی نصیریان به این ناحیه کوهستانی محدود نمی‌شوند، هم‌چنین تعداد زیادی از آن‌ها در استان‌های سوری لاذقیه، حمص، حماة؛ در ناحیه لبنانی عقر (Akkar)، جنوب لاذقیه، و در استان‌های ترکی حتای (Hatay) (استان سابق سوری، الکساندرتا، یا اسکندرون)، سیحان (آدانا)، طرسوس، و انطاکیه یافت می‌شوند. شمار کمی از نصیریان در وادی تیم، جنوب کوه‌هرمون، در دو روستای شمال نابلس در نواحی اشغال شده توسط اسرائیل در ساحل غربی اردن، و در بانیاس (فیلیپ قیصریه باستانی) زندگی می‌کنند.^(۴) محل زندگی حدود سیزده خانواده نصیری در آنا، شهری در غرب عراق نزدیک سوریه قرار دارد و گروهی از نصیریان در دمشق، حلب، سلامیه واقع در جنوب حماة، کارک در اردن، استانبول ترکیه، یمن و در برزیل به سر می‌برند.^(۵)

تا قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) شماری از قبایل نصیری در سنجار، شمال شهر موصل عراق زندگی می‌کردند. این نصیریان توسط امیرشان حسن یوسف المکزون (متوفای ۱۲۴۰م) از سنجار به سوی سوریه سوق داده شدند تا هم‌مذهبان‌شان را در نزاع علیه ستمگران بر ایشان، یعنی کردان و اسماعیلیان، کمک کنند. یکی از این قبایل متاویرا بود، که حافظ اسد رئیس جمهوری سوریه به آن تعلق دارد.^(۶)

با گذشت زمان، مفاهیم مذهبی پیروان المکزون در مسیرهای جدیدی، خصوصاً راجع به علی بن ابی‌طالب که کانون پرستش همه نصیریان بود، متبلور شد. بعضی از

پیروان المکزون، بعد از یکی از رهبران مذهبی شان (به نام) محمد بن کالازو، با عنوان کالازی‌ها، شهرت یافتند. آن‌ها هم‌چنین به قمریون معروف شدند، زیرا معتقد بودند که علی بن ابی طالب در ماه ساکن است؛ گروه دیگر که نامشان از شمس ناشی می‌شد، شمسیون و شماسی‌ها نام گرفتند، زیرا معتقد بودند که، مسکن علی بن ابی طالب نه ماه بلکه خورشید است. بنابراین، نصیریان صرفاً از نظر مذهبی به دو فرقه تقسیم می‌شوند و عقایدشان، صرف نظر از پیوندشان به خورشید یا ماه، در ارتباط با پرستش علی (ع)، اساساً یکی است.

نصیریان به عنوان اقلیتی مظلوم، برای قرن‌ها در قلعه‌های کوهستانی شان پناه یافتند، آن‌ها از مراکز شهری سوریه اجتناب ورزیدند؛ در قرن نوزدهم میلادی، آن‌ها حتی در لاذقیه، بیروت یا دمشق یافت نمی‌شدند. نسبت به سایر مردم سوریه خیلی بدگمان بودند و آمادگی داشتند با حداقل تحریک به ایشان حمله برند.

رو. ساموئل لید (متوفای ۱۸۶۰م) که مدت شش سال (۱۸۵۳-۱۸۵۹م) در میان نصیریان زندگی کرد، می‌نویسد: نصیریان معمولاً ظلم دولت عثمانی و سنگینی بار مالیات را بر روی مردم مسلمان دشت‌ها تلافی می‌کنند. از ایشان بدشان می‌آید، آن‌ها را غارت می‌کنند و بی‌رحمانه می‌کشند.^(۷) عداوت‌های دائمی داخلی در میان بسیاری از قبایل و طوایفشان، آن‌ها را تا حد بربریت تنزل داد و کشورشان به سرزمینی ویرانه تبدیل شد.

به گفته «لید» عنف، خون‌ریزی، خیانت و قتل، هم‌زاد زندگی نصیریان شد. او اظهار می‌دارد که تا میانه قرن نوزدهم میلادی به دلیل سخت‌گیری، خرابی تدریجی روستاها، و افزایش ویرانی و کم‌شدن جمعیت کشور، استان لاذقیه، که زمانی جمعیت زیادی از نصیریان را در خود جای داده بود، فقط شامل شمار خیلی کمی از آن‌ها می‌شد.^(۸) این اوضاع هرج و مرج، باقی‌مانده کشاورزان نصیری را وادار کرد تا به سوی مراکز شهری سوریه حرکت کرده و برای مالکان اراضی که اغلب در شهرها زندگی می‌کردند کار کنند. بعضی از نصیریان به سوی دشت‌های عقر در سمت

جنوب و لاذقیه در غرب حرکت کردند، در صورتی که دیگران به آرامی در درون سوریه، خصوصاً استان حماة پراکنده شدند.

گرچه نصیریان توسط همسایگان مسیحی و مسلمانان تحقیر شدند، مالکین اراضی به خدمات کشاورزان نصیری احتیاج داشتند، چرا که به دلیل یأس و نومیدی‌شان، سودمند و سخت کوش بودند، و هیچ تهدیدی برای منافع مخدومان‌شان به شمار نمی‌آمدند. این امر، اسکان نصیریان در روستاهای قسمت شمال شرقی استان حماة را روشن می‌سازد. به هر حال، این مهاجرت ناچیز بود، زیرا سوریه نیز همانند دیگر کشورهای خاورمیانه، به طور غالب طبیعتاً روستایی بود، و نصیریان قادر نبودند یک زندگی مناسب در مراکز شهری کشور بنا کنند.

در سال‌های اخیر همه چیز تغییر کرده است؛ سوریه تا حد زیادی شهری شده، و حرکت از روستاها به مراکز شهری به سرعت افزایش یافته است. از هنگامی که حافظ اسد در ۱۹۷۰م قیام کرد و به قدرت رسید، نصیریان شروع به ازدحام در مراکز شهری سوریه کردند، و در سایه حمایت و مساعدت دولت نصیری سوریه، در جست‌وجوی شغل و تحصیل برآمدند.^(۹)

اصل و ریشه نصیریان، موضوع حدس و گمان‌هایی در میان مورخان شده است. بعضی معتقدند که نصیریان همان اعقاب ناظرینی (nazerini) هستند که پلینی در کتاب تاریخش (۵:۲۳) ذکر کرده است^(۱۰) و بارهبروس (ابن عبری) (متوفای ۶۸۵/۷۲۸۶م) در گاهشمار سریانی‌اش، فصلی را با عنوان «تاریخ آن‌هایی که نصیرایی نامیده می‌شوند» گنجانده^(۱۱) او نام نصیرایی را به پیرمردی نسبت می‌دهد که در سال (۲۷۷/۸۹۱م) در حومه شهر آکولا (کوفه، در جنوب عراق)، در روستایی به نام نصاریه ظهور کرد. بارهبروس در جای دیگر از «تاریخ مختصر الدول» اش، که به زبان عربی نوشته شده است، از روستایی به نام نصرانا یاد می‌کند، که از آن شخصیتی برجسته به نام ابوالفرج بن عثمان بیرون آمد، که به فرقه غالی قرامطه متعلق بود، و در جای سومی، ابن عبری نصیریه را به عنوان یک فرقه شیعه غالی ذکر می‌کند.^(۱۲)

به نظر می‌رسد سیلویستر دوساسی، که اظهارات ابن عبری دربارهٔ نصاریه و نصرانا را اقتباس کرد، در ابتدا متقاعد می‌شود که نام نصیریان از روستای نصرایه یا نصرانا، همان جایی که مؤسس ادعایی شان زندگی می‌کرد، ناشی می‌شود. اما ظاهراً دوساسی، بعد از تحقیق بیشتر، از این توضیح نامطمئن است.^(۱۳)

نویسندگان دیگر، نظیر وُلف یاد آور می‌شوند که نام نصیریان اسم تصغیر از لغت عربی نصارا (مسیحیان) است، و نصیریان معنی «مسیحیان کوچک» می‌دهد. وُلف استدلال می‌کند که دشمنان نصیریان به طور تحقیرآمیزی آن‌ها را به واسطه کثرت اعمال و فرایض مسیحیشان بدین نام خواندند.^(۱۴) ارنست رنان نیز به همین گونه یاد آور می‌شود که نصیریان اسم مصغّر نصارا است.^(۱۵)

نویسندهٔ نصیری، محمد غالب الطویل، اظهار می‌دارد که نام نصیریان از جبل النصیر، جایی که آن‌ها زندگی می‌کردند، ناشی می‌شود.^(۱۶) مؤلف دیگر، هاشم عثمان، با قاطعیت بیان می‌کند که نام این کوه نظاره است، و این نام را جنگجویان صلیبی هنگامی که در قرن یازدهم به سوریه هجوم آوردند، به آن جا دادند.^(۱۷) اما این نظر درست نیست، زیرا در سال ۱۰۹۹م هنگامی که جنگجویان صلیبی در راهشان به اورشلیم از مسیر سوریه گذشتند، نصیریانی را یافتند که در کوه موسوم به جبل النصیره، مجاور اسماعیلیان و دروزیان زندگی می‌کردند.^(۱۸) مطابق یک منبع دروزی، نصیریان زمانی بخشی از فرقه دروزی بودند که بعداً از آن جدا شدند. رساله‌ای حاوی عقاید دینی دروزی، که احتمالاً مربوط به قرن یازدهم میلادی/چهارم هجری است از نصیریان به عنوان گروهی نام می‌برد که قبل از انشعابشان - توسط یک پیشوای مذهبی موسوم به نصیری - با دروزی‌های موحد یکی بوده‌اند.

سؤال چهل و چهارم از این رساله می‌پرسد: «چگونه نصیریان خودشان را از موحدین [آن‌گونه که دروزی‌ها خودشان را نامیده‌اند] جدا کرده و مذهب توحید را ترک کردند؟» و جواب می‌دهد: «آن‌ها هنگامی جدا شدند که نصیری از آنان چنین

درخواستی کرد. نصیری ادعا کرد خدمتکار آقای ما، امیرالمؤمنین [علی (ع)] می باشد. او [نصیری] الوهیت آقای ما الحاکم [(حکومت ۳۸۶هـ - ۴۱۱هـ)] که توسط دروزی ها به مقام الوهیت رسید [را انکار کرد و الوهیت علی بن ابی طالب (ع) را مدعی شد. او گفت که خدا، خودش را به طور متوالی در امامان دوازده گانه خانواده پیامبر آشکار ساخته است، و نیز بعد از این که خودش را در محمد مهدی قائم (ع) [امام دوازدهم] ظاهر ساخت ناپدید شد.^(۱۹) از این عبارت ما متوجه می شویم که سرآغاز نام فرقه به اواخر قرن دهم (میلادی) [چهارم هجری] یا اوایل قرن یازدهم (میلادی) [پنجم هجری] باز می گردد و مؤسس این فرقه شخصیت شناخته شده ای بود به نام نصیری، که به رغم اختلاف روایات، به احتمال زیاد محمد بن نصیر نام داشت.

نصیری که در میان مورخان معاصر به عنوان سرچشمه نام نصیریان پذیرفته شده است، یک ایرانی تبار بود که نام کاملش محمد بن نصیر نمیری بکری عبدی (متوفای ۲۷۰هـ/۸۸۳م) می باشد او هم چنین به واسطه کنیه اش به ابوشعب معروف شد. گفته می شود که محمد بن نصیر، احتمالاً در خوزستان یا بصره عراق به دنیا آمد بعداً به واسطه وابستگی اش به قبیله بنو نمیر عرب، با عنوان نمیری شناخته شد. وی همزمان با امام یازدهم، عسکری (ع) در شهر سامرای عراق زندگی می کرد.^(۲۰) براساس گفته لویی ماسینیون، اعضای فرقه، نام نصیریان را از زمان خصیبی (متوفای ۳۴۶هـ/۹۵۷م) به کار بردند، در حالی که سابقاً نمیریه نامیده می شدند.^(۲۱)

در «کتاب المشیخه» محمد بن نصیر، به عنوان «باب» امام یازدهم شیعه، حسن عسکری (ع) (متوفای ۲۶۰هـ/۸۷۳م) توصیف می شود. بخشی اساسی از این نسخه خطی توسط رو. سامول لید ترجمه شد و در کتابش، راز آسیا (لندن، ۱۸۶۰م) درج گردید.^(۲۲)

نویسنده متقدم نصیری، میمون بن قاسم طبرانی (متوفای ۴۲۶هـ/۱۰۳۴م)، در کتابش «الدلائل و المسائل»، که هنوز به صورت نسخه خطی است، روایتی را نقل می کند که در آن گزارش می شود امام یازدهم عسکری (ع) گفته است: «محمد بن نصیر

روشنی من، باب من، وحجت من بر نوع بشر است. هر چه را او از من نقل کند صحیح است.»^(۲۳)

شیخ نصیری، یوسف بن عبّوز حلبی، معروف به نشابی، در کتاب «مناظره» اش اظهار می‌دارد که محمد بن نصیر «باب خداست که پس از او باب دیگری نخواهد بود. او بعد از غیبت آقای ما محمد (مهدی) (ع) باب شد.»^(۲۴)

هم‌چنین در «کتاب المجموع» منبع مهم اطلاعات دربارهٔ تعلیمات نصیریان، از محمد بن نصیر با عنوان باب امام حسن عسکری (ع) یاد می‌شود. ابتدا سلیمان ادانی، یک نصیری گرویده به آیین مسیحیت که به خاطر ارتدادش توسط رهبران فرقه‌اش زنده سوزانده شد، این اثر را در کتابش «البکورا السلیمانیه» (نشر بیروت، بدون تاریخ - گرچه بسیاری از نویسندگان تاریخ انتشار آن را سال ۱۸۶۳ م می‌دانند) معرفی کرد. «کتاب المجموع» مشتمل بر شانزده فصل با طرح اصول متنوع نصیریان است. ادانی با تفسیری از فصل چهارم، هیچ‌جای شکی باقی نمی‌گذارد که مذهب نصیریان از محمد بن نصیر سرچشمه گرفته است.^(۲۵) انتساب نصیریان به محمد بن نصیر، هم‌چنین توسط شیخ عیسی سعود، قاضی نصیری سابق لاذقیه، تصدیق می‌شود. در تألیفی به سال ۱۹۳۰ م، سعود بیان می‌کند که نام نصیریان از نام ابو شعیب محمد بن نصیر، باب امام حسن عسکری (ع) ناشی می‌شود. به هر حال سعود کوشش می‌کند تا نصیریان را به عنوان یک فرقه شیعی خالص که از امام علی (ع) سرچشمه می‌گیرد، طرح کند.^(۲۶) در هر صورت، نویسندگان عصر ابن نصیر به این نکته اشاره کرده‌اند که تعلیماتش او را از جریان اصلی عقیده شیعی خارج ساخت. براساس نقل نویسنده قرن چهارم هجری سعد بن عبدالله قمی اشعری، ابن نصیر نه تنها مدعی پیامبری بود بلکه هم‌چنین مدعی شد که امام دهم، علی‌هادی (ع)، او را به عنوان یک رسول منصوب نموده و به او این حق را تفویض کرده است که پیام ولایت الهی امامان را رواج دهد.*

* اصل جمله اشعری چنین است: «و قد شدت فرقة من القائلین بامامة علی بن محمد فی حیاته فقالت

اشعری هم چنین اظهار می‌دارد که بعد از مرگ علی‌هادی (ع) در ۲۵۴هـ، ابن‌نصیر با پسر او، امام یازدهم عسکری (ع)، همراه شد و الوهیت [امام] عسکری (ع) را تبلیغ کرد. ابن‌نصیر هم چنین ازدواج میان محارم را که از نظر شریعت اسلامی ممنوع بود، جایز شمرد و هم‌جنس‌بازی را نه تنها حلال دانست، بلکه یکی از لذایذ مجاز خداوند به‌شمار آورد.^(۲۷)

دیگر نویسنده شیعی قرن چهارم هجری، ابو‌محمد حسن نوبختی، که به‌نظر می‌رسد از کتاب اشعری به‌عنوان یک منبع استفاده کرده است، همان گزارش را ارائه می‌دهد، و اضافه می‌کند که ابن‌نصیر تناسخ را نیز وعظ می‌کرد.^(۲۸) باز یک شیعه قرن چهارم هجری، ابو‌عمر کشی، در «معرفة اخبار الرجال» اش به وجود فرقه‌ای اشاره می‌کند که پیامبری محمد بن نصیر نمیری را اعلام می‌دارد، کسی که به‌نوبه خود الوهیت [امام] عسکری (ع) را تبلیغ می‌کرد. این امر در تقابل با امیال [امام] عسکری (ع) بود؛ کشی یک نامه تحریر شده توسط [امام] عسکری (ع) به یکی از مریدانش را ارائه می‌دهد، که کلاً ابن‌نصیر و تعلیماتش را تکذیب می‌کند.^(۲۹) عبارت کشی از این نظر مهم است که دلالت می‌کند بر این که تا پایان قرن چهارم هجری فرقه‌ای تأسیس شده بود که از ابن‌نصیر به‌عنوان یک پیامبر متابعت می‌کرد (گرچه کشی نامش را بیان نمی‌کند). نویسنده معاصر عراقی، کامل مصطفی شیبی این را تصدیق می‌کند. او اظهار می‌دارد که گروهی از شیعیان در زمان امام دهم علی‌هادی (ع)، با تصدیق امامت علی‌هادی و اعلام این که ابن‌نصیر نمیری پیامبر است، از شیعیان کناره‌جستند. شیبی، ابن‌نصیر را مؤسس فرقه نصیری می‌خواند. او می‌گوید ابن‌نصیر الوهیت امامان را تلقین می‌کرد اما در عمل به وظایف مذهبی سست بود.^(۳۰)

دیگر نویسنده شیعی، ابو‌جعفر طوسی (متوفای ۵۴۶۰/۱۰۶۷م) در کتاب

بنیوته رجل یقال له محمد بن نصیر النمیری کان بدعی انه نبی رسول، وان علی بن محمد العسکری أرسله و کان یقول بالتناسخ، و... (اشعری قمی، المقالات و الفرق، ص ۱۰۰) (مترجم).

«الغیبه» اش اظهار می‌دارد که وقتی امام یازدهم از دنیا رفت، محمدبن نصیر ادعا کرد که او «باب» امام دوازدهم، مهدی (ع) شده است.^(۳۱) همین اظهارات توسط ابو منصور طبرسی (متوفای ۱۲۲۳/هـ ۶۲۰م) در کتاب «احتجاج» اش،^(۳۲) و توسط ابن مطهر حلّی (متوفای ۷۲۶/هـ ۱۳۲۵م) در «الرجال» اش^(۳۳) گزارش می‌شود.

نویسنده شیعی معاصر، شیخ محمدحسن زین عاملی در کتابش «الشیعة فی التاریخ» از نصیریان به عنوان یک فرقه بحث می‌کند. او می‌گوید که نصیریه، پیروان محمدبن نصیر هستند و او خودش یکی از پیروان امام حسن عسکری (ع) بود. بافوت [امام] عسکری (ع)، ابن نصیر ادعا کرد وکیل فرزند [امام] عسکری (ع)، امام دوازدهم، مهدی (ع) می‌باشد. عاملی هم چنین متذکر می‌شود که [امام] عسکری (ع) در زمان حیاتش ابن نصیر را محکوم کرد و تکذیب نمود.^(۳۴)

جالب است که عاملی ترجیح می‌دهد اصطلاح «نصیریه»، نام سنتی فرقه را به کار گیرد تا «علویون» که یک لقب جدید است. به هر حال، منابع شیعی استشهد شده در بالا، به این فرقه نه به عنوان نصیریه بلکه به عنوان نمیریه، یکی از متداول‌ترین القاب محمدبن نصیر، اشاره می‌کنند. با رجوع به منابع اهل سنت، در می‌یابیم که بعضی از نویسندگان، نظیر عبدالقاهر بغدادی (متوفای ۴۲۹هـ) در کتاب «الفرق بین الفرق» اش، اصطلاح نمیریه را برای این فرقه به کار می‌گیرند.^(۳۵) نویسنده سنی، شهرستانی (متوفای ۵۴۸هـ) نیز نام نصیریه را به کار می‌گیرد تا این فرقه را از دیگر فرقه بدعت گذار، اسحاقیه، (تأسیس شده توسط اسحاق احمر) تمیز دهد.^(۳۶)

شهرستانی اظهار می‌دارد: این دو فرقه مدعی شدند که چون جبرئیل در شکل انسان و شیطان در ترکیب یک حیوان آشکار شد، پس تجلی روحانی در یک جسم مادی را نمی‌توان انکار کرد، و به همان طریق استدلال کردند، که خدا در شکل اشخاص ظاهر می‌شود. آن‌ها معتقد بودند، بعد از رسول خدا (محمد) (ص)، شخصی برجسته‌تر از علی و فرزندان او (امامان) [علیهم‌السلام] وجود ندارد؛ حقیقت خدایی در جسمشان ظاهر شد، بازبان‌شان سخن گفت، و با دستانشان لمس کرد. به این دلیل،

نصیریان و اسحاقیان هر دو، الوهیت را به امامان نسبت می دهند. شهرستانی اشاره می کند که همزمان با تأکید نصیریان بر وجود الهی امامان، اسحاقیان، تأکید کردند که وجود الهی علی (ع) با محمد در منصب الهی پیامبری شریک بود. (۳۷)

همانند شهرستانی، نویسنده اندلسی ابو محمد علی بن حزم (متوفای ۴۵۰هـ)، نام نصیریه را برای فرقه مورد بحث به کار می برد. به نظر می رسد این حزم با نصیریان به عنوان فرقه ای آشنا باشد که اعضایش بر سپاه اردنی در سوریه پیروز شدند و تیبریوس را تصرف کردند. او نقل می کند: نصیریان می گویند که عبدالرحمان بن ملجم، قاتل امام علی (ع)، با فضیلت ترین و شریف ترین مردمان زمین در آخرت خواهد بود، زیرا با کشتن علی الوهیتش را از تاریکی جسم اش خارج ساخت. ابن حزم اظهار می دارد که چنین عقیده ای دیوانگی صرف و کفر محض است. (۳۸) از مدرک یاد شده، می توانیم استنتاج کنیم که تا قرن چهارم هجری از نام نصیریه به عنوان نام مخصوص این فرقه استفاده نمی شد و قبل از آن به این فرقه با عنوان نصیریه اشاره می شد. در قرن هفتم هجری ابن عبری، سابق الذکر، و ابن تیمیه (متوفای ۷۲۸هـ) که فتوایی فقهی علیه نصیریان به عنوان فرقه ای بدعت گذار انتشار داد، از نصیریه تحت عنوان یک فرقه سخن گفتند. به هر حال به نظر می رسد هم ابن عبری و هم ابن تیمیه نصیریان را با دیگر گروه بدعت گذار شیعی، قرامطه، اشتباه کرده باشند. (۳۹) هم چنین به نظر می رسد شخصیت معاصر ابن تیمیه، ابوالفداء (متوفای ۷۳۱هـ)، نیز نصیریان را با قرامطه اشتباه کرده است. (۴۰)

نویسندگان معاصر اطلاعات بیشتری درباره ریشه نصیریان عرضه نمی کنند. به نظر می آید آن ها به همان نتیجه به دست آمده توسط نویسندگان قدیمی می رسند که: نصیریان غلاتی (شیعیان افراطی) هستند که فرقه شان توسط محمد بن نصیر در قرن سوم هجری تأسیس شد. بنابراین نصیریان یکی از کهن ترین فرقه های غلات شیعه اند، و نام علویان که آن ها در عصر حاضر برای خودشان به کار می بندند، کاملاً

متأخر است و تاریخ آن فقط به دهه ۱۹۲۰م باز می‌گردد.^(۴۱)

بیشتر اطلاعات ما درباره ابن نصیر و تعلیمش از آن‌چه که دیگران درباره او نوشته‌اند، ناشی می‌شود، زیرا او نوشته ضبط شده یا تنظیم نامه‌ای از آموزه‌اش باقی نگذاشت. آن‌چه به روشنی معلوم می‌شود این است که او در شهر سامرای عراق زندگی کرد و هم‌عصر امام حسن عسکری (ع) بود، و بعد از مخفی شدن امام دوازدهم مهدی (ع)، ابن نصیر ادعای امامت کرد و اعلان نمود که عشقش به اهل بیت او را به امام شدن رهنمون ساخت تا امامان را خدا سازد. بعد از مرگ ابن نصیر، محمدبن جندب که درباره او چیز بیشتری نمی‌دانیم به عنوان «باب» امامان جانشین او شد و بعد از جندب، ابو محمد عبدالله جنان جنبلانی (متوفای ۲۸۷/۹۰۰هـ)، معروف به فارسی (ایرانی)، از شهر جنبل واقع در میان کوفه و واسط در جنوب عراق، جانشین او گردید. از ارجاعی در «کتاب المشیخه» متوجه می‌شویم که جنبلانی شخصی زاهد و معلم یک شخصیت خیلی مهم در تاریخ فرقه نصیری به نام خصیبی بود. جنبلانی فرقه صوفی جدیدی تأسیس کرد که بعد از او جنبلانی نام گرفت. او به مصر رفت، و در آنجا خصیبی با وی ملاقات کرده، از پیروانش شد. او سپس به اتفاق خصیبی که فقه و فلسفه، طالع بینی، نجوم، و دیگر علوم معروف در آن زمان را تعلیم می‌داد، به جنبل بازگشت.^(۴۲) بعد از مرگ جنبلانی رهبری فرقه نصیری را ابو عبدالله حسین بن حمدان خصیبی (متوفای ۳۴۶هـ) بر عهده گرفت که تا حدود زیادی نصیریان به واسطه ایجاد وحدت فرقه و محکم کردن تعلیماتشان به او افتخار می‌کنند. نویسنده نصیری، محمد غالب الطویل، خصیبی را به عنوان «علوی بزرگ» توصیف می‌کند.^(۴۳) مبلغ فعال، خصیبی، در بغداد و حلب دو کانون مذهبی نصیری تأسیس کرد و آثار چندی از جمله «کتاب الهدایة الکبری» را از خود باقی گذارد.^(۴۴) او به عنوان یکی از رهبران و فقهای نصیری شناخته می‌شود که «دانش الهی» را از طریق سلسله‌ای از پیشوایان دریافت کرد که آغازشان به علی (ع) باز می‌گشت. به علاوه، خصیبی به جهت تبلیغ مذهب نصیری در همه ممالک نیز مورد ستایش قرار می‌گیرد.^(۴۵)

اهمیت خصیبه در متون و فرایض نصیری نفوذ کرد. در سومین قداس (آیین) نصیری موسوم به اذان، مؤذن بعد از اعلام این که مذهب وی (نصیری) تا ابد جاودانه است، و خدایی نیست مگر علی، و این که وجود ندارد «بابی» مگر سلمان فارسی، می‌گوید که «نیست آقایی مگر آقای من، شیخ ما حسین بن حمدان خصیبه. او کشتی مطمئن است و عصاره اصلی حیات. بشتابید به سوی نماز، بشتابید به سوی رستگاری، ای مردمان مؤمن!». (۴۶)

به همین سان، سؤال نود و هشتم از کتاب «تعلیم الدیانة النصیریة» متعلق به نصیریان می‌رسد که کدام یک از شیوخ، عقیده ما را در همه ممالک گستراند؟ و جواب می‌دهد که، «ابو عبدالله حسین بن حمدان [خصیبه]». (۴۷)

عیسی مسیح در آموزه خصیبه جایگاه والایی دارد. خصیبه عقیده داشت که هر یک از پیامبران عهد عتیق که با آدم آغاز می‌شود، خضر (شخصیت اسلامی) و محمد (ص)، همان مسیح هستند.

خلاصه این که مسیح هر یک از پیامبرانی بود که به این دنیا آمده بودند. به همین ترتیب مسیح همان سقراط، افلاطون، جالینوس، نرون، و بسیاری از حکمای ایرانی و عرب جاهلیت، از جمله لوی، کلاب، عبدمناف و هاشم از اجداد محمد پیامبر (ص)، بود. به علاوه خصیبه تعلیم می‌داد که مادران پیامبران پیشین و همسرانشان، به جز همسران نوح و لوط، تجلی‌های سلمان فارسی بودند، همان‌گونه که ملکه سبأ و همسر بوتیغار چنین بود. به علاوه خصیبه تعلیم می‌داد که علی بن ابی طالب در هابیل، شیث، یوسف، یوشح، سیمون پطرس، ارسطو، هرمس، تجسم یافت. (۴۸)

از طریق سلیمان ادانی، یک نصیری گرویده به مسیحیت، ما متوجه می‌شویم که خصیبه به عنوان مبلغی فعال، ۵۱ مرید داشت، که مشهورترین آن‌ها محمد بن علی جیلی، علی بن عیسی جزری، و قطنی بودند. ادانی اظهار می‌دارد: هر نصیری که نسب نامه‌اش به یکی از این مردان منتهی شود یک «برادر» خصیبه خواهد بود. (۴۹) هم چنین به واسطه خصیبه است که نصیریان خودشان را [طایفه] خصیبه

می‌نامند.^(۵۰) آن‌ها مذهبشان را نیز «دیانة الخصیبه» می‌گویند.^(۵۱) سؤال نود و نهم از رساله پرسش و پاسخشان می‌پرسد: «چرا ما نام خصیبه را داریم؟» و پاسخ می‌دهد: «زیرا ما تعالیم شیخمان، ابو عبدالله بن حمدان خصیبه را متابعت می‌کنیم».^(۵۲)

پیش‌تر دیدیم که طبق نظر ماسینیون، در زمان خصیبه بود که این فرقه «نصیری» نام گرفت. خصیبه همراه با انتشار تعالیمش به‌طور گسترده به ایران و سوریه مسافرت کرد و در حلب که در قرن چهارم هجری تحت حکومت سلسله شیعی حمدانیان بود، سکونت گزید. مطابق منابع موثق نصیری، خصیبه نظر مساعد حاکم حمدانی سیف الدوله (حکومت ۳۳۳ تا ۳۵۶ هـ) را به‌دست آورد تا به او در تبلیغ تعالیمش کمک کند. او در حلب «کتاب الهدایة الکبری» را نوشت و به سیف الدوله اهدا کرد. خصیبه حلب را به‌عنوان مرکز فعالیتش برگزید و مریدانش را به ایران، عراق، مصر و مناطق اطراف فرستاد تا تعالیمش را منتشر کنند. مریدانش در عراق آل‌بویه شیعی بودند؛ که از (۳۲۰ تا ۴۴۷ هـ)، زمانی که توسط طغرل سلطان ترک سلجوقی منقرض شدند، بر بغداد حکومت کردند.

هم‌چنین سلاطین فاطمی مصر در میان این مریدان بودند. خصیبه برای مریدانش دانشمندی عمیقاً مذهبی بود و به‌دلیل دانش مذهبی گسترده‌اش، شیخ‌الدین نامیده شد. بعد از یک زندگی طولانی و پرحادثه، خصیبه در حلب از دنیا رفت، جایی که بر بقعه‌اش نام شیخ یبراق نقش بسته و به بقعه مقدسی تبدیل شده، که توسط مردم بسیاری زیارت می‌شود.^(۵۳)

طبق نقل سلیمان ادانی، مذهب نصیری با محمد بن نصیر شروع شد، ابن جنذب جانشین او شد، پس جنبلاتی بر جای وی نشست و جانشین وی نیز حسین بن حمدان خصیبه بود. وی نزد نصیریان چنان محترم شد که آن‌ها او را «ما فوق همه جانشینانش» می‌دانند.^(۵۴)

او کسی است که نمازشان را تکمیل کرد و در بسیاری کشورها به‌طور گسترده آموزش داد. اما ادانی می‌گوید: خصیبه در پوشش‌های جذاب برای عقاید مذهبی‌اش

ناموفق بود. وی برای نشان دادن نومییدی اش به سوریان که به پیامش جواب ندادند، در بعضی از اشعارش آن‌ها را هجو کرده و می‌گوید: «من تنفر دارم در سرزمین شام (سوریه) بمانم، ممکن است نفرین سرور همه موجودات آن‌ها را در برگیرد.»^(۵۵) خصیبه از سوریه به بغداد مسافرت کرد و به تعلیم علنی مشغول شد، اما حاکم شهر او را توقیف نمود و به زندان افکند. او موفق شد در تاریکی شب فرار کند، و ادعا کرد که مسیح او را از دست اسیر کنندگانش رها کرده است و مسیح کسی جز محمد (ص) نبود. مطابق نقل ابن عبری در گاهشمارش، خصیبه (که با نام ذکر نمی‌شود) به واسطه کوشش‌های دختر زندان‌بان که برای او احساس تأسف می‌کرد، فرار نمود. هنگامی که زندان‌بان به خواب عمیق فرو رفت، او (دختر) کلیدهای سلول را ربود، درب را گشود و اجازه داد خصیبه خارج شود، سپس کلیدها را به جایشان بازگرداند. هنگامی که زندان‌بان از خواب برخاست و مشاهده کرد زندانی فرار کرده است، برای این که از خشم حاکم بگریزد، شایعه‌ای انتشار داد مبنی بر این که او را فرشته‌ای رها کرده است. هنگامی که خصیبه داستان این «معجزه» را شنید، در انتشار تعالیمش از هر زمانی راسخ‌تر شد.^(۵۶)

ابن عبری همین داستان را در «تاریخ مختصر الدول» اش نیز گزارش می‌کند، این بار او را به عنوان مرد تهیدستی توصیف می‌کند که از خوزستان در جنوب غربی ایران آمده است. مطابق نقل ابن عبری، این مرد به سواد کوفه در جنوب عراق رفت و دیگر گروه شیعی غالی، قرامطه را بنیاد نهاد.^(۵۷) داستان‌های نقل شده توسط ابن عبری در «گاه شماری» اش درباره مؤسس نصیریان و در تاریخ «مختصر الدول» درباره مؤسس قرامطه، با داستان‌های بیان شده توسط جرجیس بن عمید، موسوم به مکین (متوفای ۱۲۷۳م) و نیز ابوالفداء (متوفای ۱۳۳۱م) راجع به مؤسس قرامطه، با یکدیگر مرتبطند.^(۵۸) براساس گزارشات ابن نویسندگان، ما می‌توانیم به این گمان دست یابیم که قرامطه و نصیریان هم فرقه و یکی هستند. دوساسی نتیجه می‌گیرد که قرامطه، با نصیریان تفاوتی ندارند، زیرا هر دو فرقه تا حد زیادی به اسماعیلیان منسوبند، و نیز به

این دلیل که آثار دروزی دربارهٔ اصول نصیری، ثابت می‌کند که این اصول با اصول اسماعیلیان یکسان هستند.^(۵۹) عبارت دوساسی مبنی بر مربوط شدن نصیریان به اسماعیلیان تا حد زیادی منطبق بر واقعیت است. در کوشش‌های انجام شده برای وحدت نصیریان و اسماعیلیان نظیر چنین ارتباطی پیشنهاد می‌شود. نویسنده نصیری محمد غالب الطویل اظهار می‌دارد که بعد از مرگ جنبلانی در (۲۸۷هـ)، اسماعیلیان و نصیریان که او آن‌ها را علویون می‌نامد، یک نشست مهم در شهر آنا نزدیک مرز عراق - سوریه برپا کردند و هر یک با دو نماینده از بغداد، آنا، حلب، لاذقیه، و جبل نصیریه در این اجلاس حضور یافتند. هدف اجلاس وحدت علویون (نصیریان) با اسماعیلیان بود. الطویل می‌گوید: اما نتیجه‌اش بسیار ناموفق و بیگانگی بیشتر میان دو فرقه بود.^(۶۰) از این گزارش ممکن است استنباط کنیم از آن جا که اسماعیلیان فرقه قدیمی‌تری بودند، پس نصیریان شعبه‌ای از اسماعیلیانند.

به رغم این که مدرکی مبنی بر یکی بودن نصیریان و قرامطه وجود ندارد، آن‌ها در آداب عمومی نظیر پنجاه بار سجده کردن هنگام نماز در یک روز، اختصاص یک پنجم از دارایشان برای مصرف برادرانشان، و جشن گرفتن اعیاد مهرگان و نوروز، با هم مشترکند.^(۶۱) به هر حال، شایان ذکر است که شیخ عیسی سعود، قاضی نصیری پیشین لاذقیه، داستان‌های راجع به خصیبه و ارتباط نصیریان با قرامطه را رد می‌کند. او مصنفان این داستان‌ها را چنین سرزنش می‌کند که «به دلیل ناآگاهی از تاریخ صحیح نصیریان، نظیر چنین افسانه‌هایی را نوشتند که روحی از واقعیت ندارد».

به هر ترتیب، اشعار تصنیف شده از خصیبه در زمانی که در زندان بغداد به سر می‌برد، حاوی اظهار تأسف از این واقعیت است که به علت متهم شدن به قرامطی بودن روانهٔ زندان شد و این امر دلالت می‌کند که اتحاد خصیبه با قرامطه تا حدودی حقیقت دارد.^(۶۲)

خصیبه در زمرهٔ بسیاری از امتیازاتش دوکانون مذهبی تأسیس کرد: یکی در بغداد که به نماینده‌اش، علی الجسری سپرد (لقب وی به دلیل منصبش به عنوان مباشر پل‌ها

در بغداد از جسر (پل) ناشی می‌شود) و دیگری در حلب که توسط وکیل او، محمد بن علی جیلی، از جلیه، نزدیک انطاکیه، اداره می‌شد.

بر اساس نقل محمد غالب الطویل، هدف اصلی خصیبه این بود که مردم را پیش از هر اعتقادی به سوی فرقه جنبلانیه که توسط سرورش جنبلانی تأسیس شده بود، جذب کند. الطویل سپس سخن خود را با گفتن این نکته ادامه می‌دهد که مسلمانان، مسیحیان، یهودیان، بیزانسی‌ها، و ترکان به فرقه جنبلانیه متصل شدند و فرقه‌ای را شکل دادند که اکنون به علویان، یا نصیریان موسوم است. مطمئناً این یک تصدیق خیلی برجسته درباره فرقه نصیری است؛ خصوصاً که این شهادت از یک عضو آن فرقه صادر می‌شود. هم‌چنین عبارت الطویل از این جهت قابل ملاحظه است که [می‌گوید] جنبلانی در سال ۲۳۵ هـ متولد شد و در سال ۲۸۷ هـ مُرد. ما در حال حاضر می‌توانیم کاملاً مطمئن باشیم که نصیریان فرقه‌ای تأسیس یافته در قرن سوم هجری بودند،^(۶۳) اما آن‌ها بیش از نصیریان به نیمی و جنبلانیه معروف شدند، در قرن چهارم هجری، بعد از خصیبه، آن‌ها خصیبه و نیز نصیریان نامیده شدند.

پی نوشت‌ها:

1. Hanna Batatu. "Some Observations On The Social Roots Of Syria's Ruling Military Group And The Causes For Its Dominance. " The Middle East journal " 35 no 3 (Summer 1981) : 331-332.

۲. محمد غالب الطویل، تاریخ العلویین (بیروت، دارالاندلس، ۱۹۸۱م) ص ۴۴۶-۴۴۹.

3 - Pliny, Natural History, Book 5.17.

۴. برای شرحی دقیق از مکان اصلی نصیریان ر.ک:

Lyde, The Asian Mystery (London, Longman, 1860), 1-24

این اولین اثر مهم درباره نصیریان به زبان انگلیسی است. لید سالیان زیادی در میان نصیریان زندگی کرد و معلومات

او درباره آن‌ها دست اول است. برای بررسی مفصل کتاب لید ر.ک:

Charles Henry Brigham, "The Asian Mystery , " North American Review 93. no, 193 (October, 1861) : 342-366.

۵. محمد غالب الطویل، همان، ص ۵۲۱-۵۲۴ و هاشم عثمان، العلویون بین الاسطورة و الحقیقة (بیروت،

مؤسسة الأعلمی، ۱۹۸۰م) ص ۳۹-۴۳ و

Peter Gubser, "Minorities in Power: The Alawites of Syria, " in The Political Role of Minority Groups in the Middle Fast, ed . R.D.Mclaurin (New York: Praeger. 1979) , 17-18.

۶. محمد غالب الطویل، همان، ص ۴۱۶؛ منیر الشریف، العلویون: منہم و عنہم (دمشق، المكتبة الكبرى للتألیف

و النشر، ۱۹۴۶م) ص ۶۹-۷۱؛ ابوموسی حریری، العلویون النصیریون، (بیروت، ۱۹۸۰م)، ص ۱۹۶؛ عبدالرحمان

بدوی، مذاهب الإسلامیین (بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۷۳م) ج ۲، ص ۴۹۷-۴۹۸). المکزون السنجاری یک شاعر

عارف مسلک برجسته نصیری بود برای آگاهی از شعر او ر.ک: اسد احمد عکی، معرفة الله و المکزون السنجاری

(بیروت، دارالرائد العربی، ۱۹۷۲م) ج ۲.

7 - Lyde , The Asian Mystery, 23 and 193-232.

8 - Jacques Weulersse , Le Pays des Alouites (Tour: Arrault, 1940), 1:121.

9 - Gubser, "The Alawites of Syria," 20.

10 - Cf. Lyde. The Asian Mystery, 55-56; and the sources the author cites.

11 - Bar Hebraeus, Chroniography, 1:150.

۱۲. ابن عبري، تاريخ مختصر الدول (بيروت، دارالفکر ۱۹۵۹) ج ۳، ص ۷۰ و جمال الدين ابوالفرج ابن جوزي، تلبیس ابلیس (بيروت، دارالکتب، ۱۳۶۸/ق ۱۹۴۸م)، ص ۱۰۴.

13 - Antoine Isaac Silvestre De Sacy, Expose de la Religion des Druzes, (Paris: L'Imprimerie Royale, 1838), 2:565 and 567.

14 - Wolff, "Auszuge aus dem Katechismus der Nossairier," Zeitschrift der deutschen morgenlandischen Gesellschaft (1849), 3:302. The Arabic original of this Nusayri catechism, entitled Kitab Talim al-Diyana al-Nusayriyya, is found in Arab MS. 6182, Bibliotheque Nationale. For an abridged English translation of the same, see Lyde, The Asian Mystery, 270-80.

15 - Ernest Renan, Mission de Phenicie (Paris: Imprimerie, Imperiale, 1864), 114; and Dussaud, Histoire et Religion des Nosairis, 9. For further information on the etymology of the name of the Nusayris, see Massignon, "Nusairi," The Encyclopedia of Islam (Leiden and London: E.J. Brill, 1936), 3:963.

۱۶. محمد غالب طويل، همان، ص ۴۴۶-۴۴۷.

۱۷. ر.ک: هاشم عثمان، ص ۳۵-۳۶ و محمد کرد علی، کتاب الشام (بيروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۷۱م) ج ۶ ص ۲۶۰؛ عقیده وی درباره ریشه اصطلاح نصیریان توسط عثمان بد فهمیده شده است.

18 - Lyde, The Asian Mystery, 68.

19 - See the Druze Catechism (Formulary) in Arab MS. 5188, fols, 51-52, Bibliotheque Nationale. Other copies are found in Arab MSS. 1445, 1446, and 1447, Bibliotheque Nationale and De Sacy, Expose, 2:260.

۲۰. سلیمان ادانی، البکورا السلیمانیة فی کشف اسرار الدینیة النصیریة (بيروت، بی تا) ص ۱۴-۱۶. هر چند کتاب، سال انتشار ندارد، اما بسیاری نویسندگان سال ۱۸۶۳ را به عنوان سال انتشار قبول دارند. برای ترجمه‌ای انگلیسی از همان کتاب ر.ک:

Edward Salisbury, "Notes on the Book of Sulaiman's First Ripe Fruit Disclosing the Mysteries of the Nosairian Religion," Journal of the American

Oriental Society 8 (1864):227-308;the reference here is to page 242. see also Rev. Louis Cheihho , "Jawla fi al . Dawla al-Alawiyya," al-Mashriq 22. No. 7 (Beirut, 1924): 481-95; Abd al-Husayn Mahdi al-Askari, al-Alawiyyun aw al-Nusayriyya (n.p., 1980), 31. n.1: Taqi Sharaf al-Din, al-Nusayriyya: Dirasa Tahliliyya (Beirut: n.p., 1983), 111; Badawi, Madhahib al-Islamiyyin, 2:441 and al-Hariri, al-Alawiyyun al-Nusayriyyun, 27-30.

21 - Louis Massignon , "Les Nusairis, " Opera Minora (Beirut: Dar al-Maarif, 1963). 1:619; and idem. "Nusairi," 963.

22 - Lyde , The Asian Mystery, 58-59 and 235.

23 - R. Strothmann, "Seelenwanderung bei den Nusairi," Oriens 12 (1959): 104.

۲۴. شیخ یوسف بن عجوز (معروف به النشابی)، مناظره در :

Arab MS. 1450, fols, 68-155, Bibliotheque Nationale . The reference here is to fols. 118-119; and al-jisri, Risalat al-Tawhid, Arab MS 1450, fol.44.

۲۵. کتاب المجموع شامل شانزده سوره (فصل) توسط سلیمان ادانی در «کتاب البکورا» جای گرفته است، ارجاع حاضر به صفحه ۱۵ کتاب البکورا در اثر ادانی است. ترجمه فرانسوی کتاب المجموع توسط «رنه دوسانود» در اثر او به نام تاریخ مذهب نصیریان منتشر شد (ص ۱۶۱-۱۹۸). متن عربی همان اثر در کتاب ابو موسی حریری، العلویون النصیریون، ص ۲۳۴-۲۵۵ آمده است.

۲۶. عیسی سعود «ما أَغْفَلَةُ التَّارِیْخِ (العلویون او النصیریة)»، مجلة الأمانی.

۲۷. سعد بن عبدالله اشعری، المقالات و الفرق، ص ۱۰۰-۱۰۱.

۲۸. نوبختی، فرق الشیعة، ص ۱۰۲-۱۰۳.

۲۹. ابو عمر محمد بن عبدالعزیز کشی، معرفة أخبار الرجال، تصحیح احمد حسینی (کربلا، مؤسسة الاعلمی، بی تا)

ص ۴۳۸.

۳۰. شیبی، الفکر الشیعی، ص ۱۸.

۳۱. ابو جعفر طوسی، الغیبه، ص ۲۴۴.

۳۲. ابو منصور احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۰-۲۹۱.

۳۳. حسن بن یوسف بن مظهر حلّی، الرجال (نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۹۶۱م) ص ۲۴۵-۲۵۷.

۳۴. محمد حسن زین عاملی، الشیعة فی التاریخ (چاپ دوم: بیروت، دارالانتر للطباعة و النشر ۱۹۷۹م) ص ۹۵ و

۲۱۹-۲۲۵. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: عسکری، العلویون یا النصیریه، ص ۳۳-۴۲.

۳۵. اشعری، همان، ص ۱۵ و عبدالقاهر بغدادی، *الفرق بین الفرق*، ص ۲۵۲-۲۵۵.

۳۶. شهرستانی، *کتاب الملل و النحل*، چاپ شده در حاشیه کتاب *الفصل از ابن حزم*، ج ۲، ص ۲۴-۲۶.

۳۷. شهرستانی، همان، ص ۲۴-۲۶ و عباس عزاوی، *الکاکائیه فی التاریخ*، ص ۶۴.

۳۸. ابن حزم، *کتاب الفصل*، ج ۴، ص ۱۸۸.

39 - Bar Hebraeus, Chronography , 1:150; and idem , Tarikh Mukhtasar al-Duwal , 149-50. This fatwa by Ibn Taymiyya entitled "Fatwa fi al-Nusayriyya," was published by Stanislas Guyard, "Le Fatwa d'Ibn Taimiyyah sur Les Nosairis," Journal Asiatique 17 (August - September, 1871). 158-98. The reference here is to p. 162 of the Arabic text. This fatwa is reproduced in several sources especially those of Badawi, Madhahib al-Islamiyyin, 2:449-57; Uthman, al-Alawiyyun bayn al-Ustura wa al-Haqiqa, 52-58; al-Husayni Abd Allah, al-Judhur al-Tarikhyya, 28-51; and Mujahid al-Amin , al-Nusayriyya, (al-Alawiyyun), Aqa'iduhum, Tarikhuhum, Waqi'uhum (Beirut: Dar al-Fikr, n.d.), 47-66.

۴۰. عماد الدین اسماعیل ابوالفداء، *کتاب المختصر*، ج ۳، ص ۷۰.

۴۱. به عنوان نمونه ای از عقاید نویسندگان معاصر ر.ک: شبیبی، *الصلة بین التصوف و التشیع*، ص ۱۴۵-۱۵۶؛ همو،

الفکر الشیبی، ص ۱۸ و ۳۶ و محمد ابو زهره، *تاریخ المذاهب الإسلامیة* (قاهره، دارالفکر العربی، بی تا) ج ۱، ص ۶۷-۶۸.

۴۲. *کتاب المشیخه* در: Lyde : The Asian Mystery, p 60؛ کتاب البکورا، ص ۱۴؛ محمد غالب

طویل، همان، ص ۲۵۶-۲۵۸ و حریری، همان، ص ۳۰-۳۱.

۴۳. محمد غالب طویل، همان.

۴۴. همان و خصیبی، *کتاب الهدایة الکبری*، ضمیمه عثمان، *العلویون*، ص ۲۲۹-۲۹۶.

۴۵. *کتاب المشیخه* در Lyde : p 60-61؛ ادانی، *کتاب البکورا*، ص ۱۴-۱۶ و ۲۷ و ۴۷؛ *کتاب التعلیم الدیانة*

النصیریة، ۹۸ پرسش و پاسخ هایش در:

Arab MS 6182, fol. 16, Bibliotheque Nationale; Wolff, "Auszuge aus dem Katechismus der Nossairien, " 3:303; and Lyde, The Asian Mysrery, 280.

46 - Joseph Catafago, "Drei Messen der Nosairier," Zeitschrift der drutschen morgenlandischen Gesellschaft (1848). , 2:388-94. The Arabic version of these masses are also found in Badawi, Madhahib al-Islamiyyin,

2:490-94;al-Askari, al-Alawiyyunaw al-Nusayriyya, 105-9;and Victor Langlois , "Religion et Doctrine des Noussaries, " Revue d'Orient et d'l'Algeriet des Colonies in Societe Orientale De France , (Paris: Juin 1856),3:435-37.

47 - Wolff, "Auszuge aus des Katechismus der Nossairien, " 303-9. For Arabic versions of Kitab Ta'lim al-Diyana al-Nusayriyya, see Arab MS. 6182, Bibliotheque Nationale; Badawi, Madhahib al-Islamiyyin, 474-87; and al-Askari, al-Alawiyyunaw al-Nusayriyya , 82-96.

٤٨. اداني، همان، ص ١٧.

٤٩. همان.

٥٠. كتاب المشيخه در: Lyde , The Asian Mystery , p 62

٥١. اداني، همان، ص ٩٠.

52 - Arab MS, 6182, fol, 19, Bibliotheque Nationale, Wolff, "Auszuge aus dem Katechismus der Nossairien, "308-309, Lyde, The Asian Mystery, 280, Badawi, Madhahib al-Islamiyyin, 2:487 and al-Askari, al-Alawiyyun aw al-Nusyriyya, 96.

٥٣. محمد غالب طويل، همان، ص ٢٥٦-٢٦٠ و سعود، ما اغفله التاريخ، در: عثمان، العلويون، ص ١٥٧.

٥٤. اداني، همان، ص ١٦.

٥٥. همان.

٥٦. Bar Hebraeus, Chronography , 150، همو، تاريخ مختصر الدول، ص ١٤-٥٠؛ ابن جوزي،

تليس ابليس، ص ١٠٤ و حريري، همان، ص ٣٣.

٥٧. بارهبروس (ابن عبري)، تاريخ مختصر الدول، ص ١٤٩-١٥٠.

٥٨. ابوالفدا، كتاب المختصر، ج ٣، ص ٧٠ و Desacy , Expose , 2:567

59 - De Sacy, Expose , 1:183.

٦٠. محمد غالب الطويل، همان، ص ٢٥٨.

٦١. ابوالفدا، همان و

Lyde, The Asian Mystery, 66.

٦٢. عيسى سعود در: عثمان، العلويون، ص ١٦٨-١٦٩.

٦٣. محمد غالب طويل، همان، ص ٢٥٨-٢٦١.